



رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین و نئوپوزیتیویسم حلقه وین

محمدحسین لطفی*

چکیده: رساله منطقی - فلسفی تراکتاتوس که محصول دوره نخست فلسفه ویتگنشتاین است، کتابی موجز درباره ماهیت زبان، ماهیت اندیشه و واقعیت است. اندیشه اصلی ویتگنشتاین در تراکتاتوس این است که زبان تصویری منطقی از جهان ارائه می‌کند. زبان یک ماهیت مشترک دارد و وظیفه آن تنها تصویر واقع است و نمی‌تواند به فراسوی واقعیت برسد. به نظر ویتگنشتاین چیزهایی هستند که در قالب زبان نمی‌گنجند. این امور ناگفتنی، نشان دادنی‌اند و به حوزه امور راز و رازانه تعلق دارند. نئوپوزیتیویسم حلقه وین تصور می‌کرد که ویتگنشتاین وجود داشتن این امور را نفی می‌کند. به هر حال اعضای این حلقه با برداشت نادرست خود از تراکتاتوس، مهمترین آموزه خود، یعنی اصل تحقیق‌پذیری، را از آن اقتباس کردند. به موجب آن، تنها گزاره‌ای معنادار است که از طریق تجربه تحقیق‌پذیر باشد.

در این نوشتار با بیان اندیشه اصلی ویتگنشتاین در تراکتاتوس و اندیشه اصلی حلقه وین و با اشاره به پیش‌فرضها و لوازم آنها، موارد وفاق و اختلاف آن دو را نشان داده‌ایم.

کلیدواژه: نظریه تصویری، زبان، منطق، مابعدالطبیعه، اخلاق، اتمیسم منطقی، معناداری، اصل تحقیق‌پذیری، حلقه وین، راسل، ویتگنشتاین، آیر، کارناپ.

مقدمه

ویتگنشتاین^۱ با پذیرش اتمیسم منطقی^۲ و رویکرد زبان‌صوری^۳ (متأثر از نظرات راسل^۴) و تقسیم گزاره‌ها به تحلیلی^۵ و ترکیبی^۶ (متأثر از هیوم^۷) و بی‌معنا تلقی کردن قضایای تحلیلی و نیز پذیرش گزاره‌های بسیط^۸ و گزاره‌های مرکب^۹ در عالم زبان و واقعیات بسیط و

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، مرکز دزفول.

۱. ویتگنشتاین (Ludwig Josef Johan Wittgenstein) فیلسوف اتریشی (۱۸۸۹-۱۹۵۱)

2. logical atomism

3. formal language

۴. راسل (Bertrand Arthur Willam Russell) منطق‌دان، ریاضیدان و فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۲-۱۹۷۰)

۵. analytic: گزاره‌های تحلیلی توصیف‌گر روابط منطقی‌اند، به گونه‌ای که محمول این گزاره‌ها از تحلیل موضوع آنها به دست می‌آید. صدق یا کذب این گزاره‌ها که درباره عالم خارج از ذهن آدمی سخن نمی‌گویند، به نحو ضروری است.

۶. synthetic: گزاره‌های ترکیبی توصیف‌گر حقایق امورند. این گزاره‌ها که به نحوی حقایق ناظر به عالم تجربی را انتقال می‌دهند، امکانی‌اند، یعنی می‌توانند صادق یا کاذب باشند. کانت نیز در نقد خرد پاک گزاره‌ها را به تحلیلی و ترکیبی تقسیم نموده است.

۷. هیوم (David Hume) فیلسوف انگلیسی (۱۷۱۱-۱۷۷۶)

۸. ویتگنشتاین می‌گوید: ساده‌ترین گزاره یعنی گزاره بسیط یا پایه (elementary proposition) وجود یک وضعیت امر (واقعیت اتمیک و بسیط) را بیان می‌کند (1969: 4/21) و گزاره بسیط از نامها تشکیل شده است (4/22).

9. compound propositions

واقعیات مرکب در عالم خارج، نظریه تصویری معنا^{۱۰} را در رساله منطقی - فلسفی تراکتاتوس که محصول دوره اول فلسفی اش است بیان کرد. مسئله اصلی ویتگنشتاین در تراکتاتوس پیرامون ماهیت زبان، ماهیت اندیشه و ماهیت واقعیت است. به گونه‌ای که در باب آنها یک نظریه جامع و اصیل ارائه می‌کند و موجب موجی عظیم در تحلیل فلسفی می‌گردد (Malcolm, 1997:29).

وی با تحلیل قضایا و ماهیت آنها، ارتباط زبان را با عالم خارج نشان داده، در نهایت حدود زبان را همان حدود جهان دانسته است (1969:5/6)؛ بدین معنا که حدود منطقی زبان، حدود همان چیزی است که قابل بیان به لفظ است و در نتیجه قابل تعقل است. بنابراین، ما نمی‌توانیم به آنچه که نمی‌توانیم درباره‌اش فکر کنیم بیان‌دیشیم. پس آنچه را که نمی‌توانیم بیان‌دیشیم به زبان هم نمی‌توانیم بیان کنیم (1967:5/61).

تراکتاتوس، تحلیل ساختار اندیشه

فلسفه تحلیلی تحت تأثیر فیلسوفان و اندیشمندان بزرگی چون راسل، ویتگنشتاین، فرگه^{۱۱} و مور^{۱۲} پدید آمد. بنیانگذاران اولیه آن آلمانی زبان بودند که وجه مشترک آنان را می‌توان در هدف فلسفه جستجو کرد. هدف فلسفه از دیدگاه آنان تحلیل ساختار اندیشه از طریق تحلیل منطقی زبان می‌باشد. به عنوان مثال، فرگه معتقد بود که از طریق تحلیل منطقی زبان می‌توان به ساختار منطقی اندیشه نایل شد. از نظر فرگه هر اندیشه^{۱۳} که محمل آن در قلمرو زبان جمله‌ای کامل است^{۱۴}، یک واحد تام و تمام است، اما همه عناصر بنیادی سازنده آن نمی‌توانند تام و تمام باشند. اندیشه سه عنصر اصلی دارد: شیء^{۱۵}، مفهوم^{۱۶} و نسبت^{۱۷}. ویژگی اصلی شیء قائم به ذات بودن است و ویژگی اصلی مفهوم و نسبت ناتمام بودن آنهاست. بخشی از اندیشه که حمل بر آن واقع می‌شود یا طرف نسبت قرار می‌گیرد بخش تام و تمام اندیشه است؛ اما بخشی که چیزی را حمل می‌کند یا نسبتی را برقرار می‌سازد ذاتاً ناتمام است. یعنی تا بر شیء حمل نشود یا طرف نسبت آن معلوم نباشد اندیشه کاملی از آن ساخته نمی‌شود. از نظر فرگه اندیشه همواره ترکیبی است از شیء و مفهوم یا شیء و نسبت. به اصطلاح نحوشناسی اندیشه ترکیبی است از اسم خاص^{۱۸} و محمول یک موضعی^{۱۹} با اسم خاص و محمول دو یا چند موضعی^{۲۰}.
بسیار این بیانش فرگه در

10. picture theory of meaning

۱۱. فرگه (Friedrich Ludwig Gottlob Frege) ریاضیدان، منطق‌دان و فیلسوف آلمانی (۱۸۴۸-۱۹۲۵)

۱۲. مور (George Edward Moore) فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۹۵۸)

۱۳. مراد از اندیشه در دیدگاه فرگه معنای یک جمله کامل است، بدون توجه به صدق و کذب آن جمله یا تصدیق و تکذیب آن. ویژگیهای اندیشه از نظر فرگه عبارت است از: الف) اندیشه عینی است نه ذهنی، به این معنا که اندیشه (thought) برخلاف ایده (Idea) بین‌الذهانی است و وجودش وابسته به ذهن فرد نمی‌باشد؛ ب) اندیشه چون وجودی مستقل از اذهان دارد کشف‌کردنی است. فرگه در باب اندیشه اصطلاح to grasp (به چنگ آوردن) را به کار می‌برد؛ ج) صدق و کذب اندیشه ابدی است و با زمان تغییر نمی‌کند؛ د) اندیشه در ذات خود انتقال پذیر است (برای تفصیل، نک: فرگه، ۱۳۷۴: ۸۷-۱۱۲).

۱۴. دانستیم که فرگه معادل اندیشه را در قلمرو زبان جمله می‌داند. ویتگنشتاین نیز در تراکتاتوس واحد معنا را جمله می‌داند و معتقد است برای اینکه معنادار باشد کافی است که بتوان برای آن وضع امور ممکن را تصور کرد. معنای گزاره در شناخت تصویری است که آن گزاره را ارائه می‌دهد. ویتگنشتاین براساس اصل متن فرگه، همانند راسل، بر این اصرار داشت که کلمات تنها در پیوند با گزاره است که معنا دارد (1969: 3/3).

15. object

16. concept

17. relation

18. roper name

فرگه جمله‌های سور دار را که به ظاهر در محل اسم مفهومی نشسته، با تحلیل ساختار منطقی جمله آشکار می‌کند. برای مثال جمله «هر انسان حیوان است» چنین تحلیل می‌شود: هرکس اگر او انسان است او حیوان است. در این تحلیل در بخش اسمی ضمیر او ظاهر شده که تنها به جای آن می‌توان اسم خاصی - که مدلول آن جز شیء نمی‌تواند باشد - قرار داد.

۱۹. place predicate؛ محمولهای یک موضعی معادل مفاهیم در زبان طبیعی‌اند.

۲۰. place or n- place predicate؛ محمولهای دو یا چندموضعی معادل نسبتها در زبان طبیعی‌اند.

باب رابطه زبان با عالم خارج می‌گوید: زبان آینه‌ای است که می‌تواند ساختار منطقی جهان را در خود منعکس کند. جهان مجموعه‌ای است از اشیاء که این اشیاء صفات و ویژگیهایی دارند که با مفاهیم بیان می‌شوند. همچنین هرشیء با اشیاء دیگر، به اعتبارهای گوناگون، اضافه‌هایی دارند که با نسبتها بیان می‌شوند. بنابراین، جهان مجموعه‌ای است از اشیاء، مفاهیم و نسبتها. در تحلیل فرگه این نکته بسیار مهم است که موضوع یا طرف نسبت در هر اندیشه حتما باید شیء باشد. براین اساس زیربنای اندیشه، اندیشه اتمی (جمله اتمی) است. فرگه با تمایز اساسی شیء و مفهوم در برابر جمالاتی مانند «مفهوم اسب یک مفهوم است» به کژتابی زبان اعتراف می‌کند و برای زبان محدودیت قائل می‌شود (نک: موحد، ۱۳۷۴: ۶۹-۸۴).

راسل از جمله کسانی بود که روش تحلیل منطقی را در فلسفه تحلیلی رواج داد. وی در مقدمه کتاب *اصول ریاضیات*^{۲۱} خود را در مسائل مربوط به تحلیل منطقی مدیون فرگه می‌داند. راسل در نظریات اولیه خود جهان را مرکب از اجزایی می‌دانست که با یکدیگر روابط منطقی دارند و شناخت این اجزاء و روابط منطقی آنها با یکدیگر راه شناخت جهان است. او معتقد بود که ما باید سعی کنیم تا زبان خود را به این روابط منطقی نزدیک سازیم؛ زیرا تحلیل منطقی مانع از ابهام فلسفی می‌شود (Stiver, 1996: 39).

راسل با تمایز میان شکل نحوی یا دستوری یک جمله با شکل منطقی آن، وظیفه تحلیل منطقی را دستیابی به صورتهای منطقی (بسیط) و در نهایت رسیدن به واپسین عناصر سازنده واقعیت می‌دانست.

این تحلیل، چنانچه در اتمیسم منطقی یادآور شد، در دو مرحله صورت می‌گرفت: نخست، تعویض عبارت کلی پیچیده به رشته‌هایی از عبارات جزئی بسیط که به لحاظ تعریف با آنها معادل هستند؛ سپس، تعویض عبارت جزئی بسیط با توصیفات معین مربوط به هویات جزئی بسیط که سازنده امور پیچیده اولیه و جملات بازگوکننده نحوه ترکیب آنها هستند. او این روش را به انحاء مختلف در تحلیل عبارات اشاره‌کننده^{۲۲} نمادهای غیرکامل، حذف مفاهیم انتزاعی و بر ساختن منطقی عالم، مورد استفاده قرارداد (پایا، ۱۳۷۷: ۳۶).

از نظر راسل جمله معنادار جمله‌ای است که اجزای اسمی آن بیانگر مصادیق مشخص و معینی باشد. نزد راسل، همچون فرگه، نامها و سایر کلمات معنایی متناظر با یک ماهیت مطابق دارند. ولی از نظر راسل معنا به آشنایی شخص با ماهیت مربوطه همبستگی دارد. از این رو، معنا برای راسل یک موضوع ذاتاً شخصی است. براساس این نظریه، معنا چیزی جز مصداق لفظ و کلام نیست. معنای میز همان میز خارجی است که بدان اشاره می‌کنیم. ظاهراً الگوی این دیدگاه اسم خاص است. یک اسم (لفظ) زمانی مابه‌الازای معینی دارد که اسم خاص (لفظ خاص) باشد. بنابراین، جمله «انسان حقیقت جو است» به همین صورت ظاهری خود بی‌معناست، مگر آنکه این جمله را به گونه‌ای تأویل و تحلیل کنیم که موضوع آن فرد متعین گردد؛ مثلاً بگوییم: «به ازای هر فردی، اگر آن فرد انسان باشد، حقیقت جو است». همین طور در مورد جمالاتی که موضوع آنها معقول ثانی است.

در این رهگذر، راسل با جملاتی مواجه می‌شود که موضوع آنها اسم خاص نیست ولی مصداق معین دارند. جمله «سراینده شاهنامه فردوسی است» از این نوع می‌باشد. راسل موضوع این گونه جملات را وصف خاص^{۲۳} می‌نامد. اوصاف خاص به همین

21. *The Principles of Mathematics*

22. denoting phrases 23. definite description

صورت ظاهری، منطقاً دلالت بر مصداق خاص، ندارند، هرچند در عرف مصداق معین برای آنها در نظر می‌گیرند. لذا راسل جملات مشتمل بر اوصاف خاص را از ساختار عادی و عرفی اش چنان تغییر می‌دهد که به ساختار منطقی نزدیک شود؛ فی‌المثل ساختار منطقی جمله مذکور چنین است: X ای هست که آن X سراینده شاهنامه است و به ازای هر Y اگر آن Y فردوسی باشد آنگاه Y مترادف با X است و X فردوسی است. بنابراین، در صورتی که موضوع جمله در ساختار عادی و طبیعی، اسم عام و یا وصف خاص باشد، باید آن را به ساختار منطقی اش تغییر داد. حال اگر جمله‌ای صورت منطقی نداشت آن جمله بی‌معنا خواهد بود. جمله «وجود کلی است» از این نوع می‌باشد. دیدگاه راسل درباره توصیفات خاص، او را به زبانی ایده‌آل که غالباً آن را زبان صوری می‌نامند، سوق داد تا از ابهامات زبان طبیعی به دور باشد (درباره نظریه توصیفات راسل نک: Lycan, 2000: 16-21).

بنابر تحلیل راسل وصف خاص به اعتبار منطقی، نام خاص نیست و هرگاه در جمله‌ای در موضع نام خاص بنشینند می‌توان آن را چنان تحلیل کرد که موضع آن به متغیرها واگذاشته شود. از دیدگاه راسل، تحلیل جمله «نخست‌وزیر فعلی ایران ریاضیدان است» چنین است: X ای هست که آن X نخست‌وزیر فعلی ایران است و به ازای هر Y اگر آن Y ریاضیدان باشد، آنگاه Y مترادف X است و X ریاضیدان است.

$$(\exists x)(px \& (cy)(py \rightarrow y=x) \& Mx)$$

راسل می‌گوید: در یک زبان کامل منطقی کلمات موجود در یک گزاره با مؤلفه‌های امر واقع متناظرش تناظر یک به یک خواهد داشت، به استثنای کلماتی نظیر یا، نه، اگر، آنگاه، که نقش متفاوتی دارند. بنابراین در چنین زبانی بین امر واقع مورد تصدیق یا مورد انکار و بازنمون نمادین^{۲۴} آن، یعنی گزاره، این همانی ساختار برقرار است (کاپلستون، ۱۳۷۶: ۴۸۳).

بنابر آنچه گفته شد، معلوم می‌شود که جمله اخیر که تحلیل آن از دیدگاه راسل گذشت، به دلیل وجود نداشتن فردی که X بدان ارجاع دهد، کاذب است. البته این جمله متناسب با بیان فرگه مهمل و بی‌معناست؛ چرا که او نشان داده بود که یک نام بدون مصداق خارجی مهمل است و جمله‌ای که درباره آن باشد فاقد معنی (نه کاذب و نه صادق) خواهد بود. اما براساس تحلیل راسل، جمله مذکور نظیر جمله «پادشاه کنونی فرانسه طاس است» بی‌معنا نیست، بلکه آشکارا کاذب است. تحلیل کامل این قضیه چنین است:

۱. حداقل یک چیز وجود دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است؛

۲. حداکثر یک چیز وجود دارد که در حال حاضر پادشاه فرانسه است؛

۳. این چیز طاس است.

ویتگنشتاین نیز، همانند فرگه و راسل، بر اهمیت پدیده زبان و لزوم توجه به آن در کاوشهای فلسفی تأکید ورزید. او در پیشگفتار کتاب *تراکتاتوس* چنین می‌نویسد: تنها بدین اشاره می‌کنم که در انگیزه بسیاری از اندیشه‌های خود مدیون آثار عظیم فرگه و نوشته‌های دوستم برتراند راسل هستم (1969:3). ویتگنشتاین نیز به دنبال

شکل منطقی زبان بود. رویکرد ویتگنشتاین به زبان صوری بر تراکتاتوس به ویژه گزاره پنج و گزاره‌های فرعی مربوط به آن، حاکم است «یک گزاره تابع ارزش گزاره‌های بسیط (بنیادین یا پایه) است».^{۲۵} گزاره‌های زبان طبیعی مرکب‌اند و از ترکیب گزاره‌های بسیط ساخته شده‌اند. رابطه گزاره‌های مرکب با گزاره‌های بسیط به این صورت است که همه گزاره‌های مرکب به نحو تابع ارزش با گزاره‌های بسیط نسبت دارند، یعنی صدق یا کذب یک گزاره

24. symbolic representation

25. A proposition is a truth- function of elementary propositions: "der satz ist die wahrheits funktion der elementarsätze."

مرکب را می‌توان برحسب صدق یا کذب مؤلفه‌ای آن با استفاده از یک جدول ارزش^{۲۶} صدق معین نمود. اگر فرض کنیم که گزاره مرکبی مشتمل بر دو مؤلفه p و q است، یا هر دو مؤلفه صادق‌اند یا هر دو کاذب‌اند و یا یکی از آنها صادق و دیگری کاذب می‌باشد. در این صورت، جدول ارزش گزاره مرکب $(p \vee q)$ و نیز $(p \cdot q)$

P	Q	$P \vee q$	$p \cdot q$
T	T	T	
F	T	T	F
T	F	T	F
F	F	F	F

یکی از نتایج نظریه تابع ارزش این است که جهان به امور واقع (واقعیت اتمیک) تجزیه و تقسیم می‌شود. بنابراین، به نحو غیرقابل تحویل هیچ امر واقع کلی وجود نخواهد داشت. از نظر ویتگنشتاین همه گزاره‌ها تابع ارزشی گزاره‌های بسیط هستند. لذا استدلال راسل مبنی بر وجود داشتن واقعیات منفی به عنوان نوعی از امر واقع که غیر قابل تحویل به واقعیات اتمیک است، برای ویتگنشتاین قابل قبول نیست و به این لحاظ، جهان‌بینی ویتگنشتاین تا حدی منظم‌تر از جهان‌بینی راسل است. ویتگنشتاین می‌اندیشید که تحلیل منطقی مستلزم گزاره‌های بسیط، امور واقع اتمی و اعیان بسیطی است که در امور واقع اتمی رخ می‌نمایند، و در گزاره‌های بسیط نام می‌یابند (Pitcher, 1985: 68-69).

از نظر ویتگنشتاین، جهان برای ما فقط آن حد وجود دارد که قابل توصیف باشد؛ یعنی تا حدی که بتوانیم به نحو معنادار درباره اوضاع و امور جهان سخن بگوییم. وی در تراکتاکوس متذکر می‌شود که مرزهای زبان حدود و مرزهای جهان را تعیین می‌کند (1969: 5/6). هیچ‌کس به اندازه ویتگنشتاین محدودیتی را که فرگه در قلمرو زبان کشف کرد، نیافت. ویتگنشتاین در یکی از گزاره‌های مشهور تراکتاتوس می‌گوید: آنچه می‌تواند نشان داده شود، نمی‌تواند گفته شود» (1969: 4/1212).

یک گزاره بسیط تا آنجا که تصویری است که می‌توان آن را با واقعیت مقایسه کرد، چیزی می‌گوید. نکته قابل توجه این است که تشخیص دهیم نظریه تصویری مقتضی نظریه تابع ارزش است. در باب آنکه چرا هرگزاره اصیلی تابع ارزش سایر گزاره‌های دیگر است، خانم انسکوم^{۲۷} می‌نویسد: نظریه‌های تصویری [گزاره‌ها] هیچ‌گونه تابع گزاره‌ها را به جز تابع ارزش جایز نمی‌شمارد. در واقع ما نباید نظریه ویتگنشتاین درباره

گزاره را به منزله هم‌نهاد^{۲۸} نظریه تصویری و نظریه تابع ارزش ملاحظه کنیم. نظریه تصویری و نظریه تابع ارزش یکی و یگانه‌اند (Pitcher, 1985: 68).

هرچند راسل مایل بود تا هستی را از زبان استنباط کند، ویتگنشتاین معتقد بود که زبان بخشی از جهان است و گزاره‌ها خود حقایق‌اند.

از این رو، منطق گزاره‌ها همان منطق جهان است و استنتاج یکی از دیگری معنا ندارد. از طرف دیگر، تحقیق درباره واقعیتی ماورای زبان، به عنوان کاری غیرحسی باید تعطیل شود (هنفلینگ، ۱۳۷۹: ۶۷).

اندیشه اصلی ویتگنشتاین در تراکتاتوس این است که معنا یا مدلول گزاره همان یک یا چند است (1969:4/01). و تصویر یک واقعیت (امر واقع) است (1969:2/141). همانگونه که گزاره یک الگوی واقعیت است (1969:4/01). یک تصویر هم الگو یا مدل واقعیت است (1969:2/12). گفته می‌شود که ویتگنشتاین هنگامی به اندیشه زبان به عنوان تصویری از واقعیت دست یافت که دعوای ناشی از یک تصادف با کشیدن کروکی محل حادثه حل و

26. truth table 27. G. E. M. Anscombe
28. synthesis

فصل شد. در واقع کروکی مذکور تصویری از واقعیت بود که آن را بازسازی می‌کرد و به منزله توصیفی از یک امر واقع ممکن به شمار می‌رفت. بنابراین ویتگنشتاین خاطر نشان می‌کند که ما مستقیماً با اشیاء و اعیان سروکار نداریم، بلکه با امور واقع در گزاره‌ها مواجه هستیم، لذا جهان همه اشیاء نیست، بلکه همه امور واقع است (Stiver, 1996:39-40; Pitcher, 1985:78-9).

براساس نظریه تصویری معنا، اگر گزاره‌ای تصویری از واقعیت نباشد، معنادار نیست. لذا ویتگنشتاین بیان می‌کند که موضوعهای مابعدالطبیعی، مسئله حیات، مباحث مربوط به خداوند، اخلاق، دین و زیبایی‌شناسی همگی فراتر از زبان هستند (1969: 6/52, 53, 432,4311,4312) و بحث و اندیشه درباره آنها بی‌معناست پس باید درباره آنها خاموش ماند. البته به این دلیل که فراسوی دسترس زبان قرار دارند، نه به دلیل آنکه نامعقول و محال هستند. این امور ناگفتنی (امور راز ورزانه^{۲۹}) وجود دارند و هر چند به زبان نمی‌آیند، نشان داده می‌شوند (Malcolm, 1967:333). ویتگنشتاین در تراکتاتوس کار فلسفه را نقادی زبان دانست (1969:4/0031,001) و هدف فلسفه را در نوعی فعالیت، یعنی روشننگری منطقی اندیشه‌ها خلاصه کرد (1969:4/112).

تراکتاتوس به عنوان یک اثر مکتب‌آفرین تأثیری عمیق بر اندیشه جدید فلسفی گذاشت. این اثر گران‌سنگ برای آن دسته از فیلسوفان که به دنبال نظام‌سازی در فلسفه بوده‌اند، بیشتر جذاب و گیرا بوده است. به هر حال تأثیر آن در میان فیلسوفان اتریشی، آلمانی و تاحدی انگلیسی‌زبان برجسته بوده است. جنبشی که بسیار مدیون تراکتاتوس بود و تأثیری شگرف از آن پذیرفت، جنبش پوزیتیویسم منطقی^{۳۰} است که در دهه ۱۹۲۰ به وسیله اعضای حلقه وین^{۳۱} به وجود آمد. این گروه با معرفی اصل تحقیق‌پذیری^{۳۲} ملاکی برای معناداری گزاره‌ها به دست دادند. در ذیل با بیان اندیشه‌های اصلی حلقه وین، وجوه اشتراک و افتراق آنها را با نظریات ویتگنشتاین در تراکتاتوس متذکر می‌شویم.

حلقه وین؛ اصل تحقیق‌پذیری

حلقه وین که توسط موریتس شلیک^{۳۳} رهبری می‌شد، حیات خود را در سال ۱۹۲۲ آغاز کرد. مهمترین اعضای این حلقه (رودلف کارناپ^{۳۴}، هربرت فیگل^{۳۵}، کورت گودل^{۳۶}، هانس هان^{۳۷}، کارل منگر^{۳۸}، اوتو نویرات^{۳۹}،

فریدریش وایسمان^{۴۰}) در دانشگاه وین در محضر شلیک گرد هم آمدند تا دیدگاهی را نسبت به مسائل فلسفی، مشابه با برنامه تعیین شده از سوی ویتگنشتاین، توسعه بخشند. رشته مشترکی که اعضای حلقه وین را به هم پیوند می داد علاقه آنان به فلسفه علم و عدم رضایت آنان از فلسفه رایج بود.

پوزیتیویسم منطقی که به دنبال انقلابهای اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم در منطق، ریاضیات و فیزیک ریاضی پدید آمد، هدفش ایجاد فلسفه‌ای علمی بود که به نحو مشابهی انقلابی و عاری از مباحث طولانی و پایان‌ناپذیر متافیزیک سنتی باشد (Friedman, 1998:789)

هدف پوزیتیویستهای منطقی از جنبه مثبت، ایجاد مبانی علم به منظور رها ساختن علم از شبه مفاهیم^{۴۱} مابعدالطبیعه و ارایه مبانی آن براساس اصول کاملاً تجربی بود. از جهت منفی هدف آنان اثبات مهملی و بی‌معنایی فلسفه سنتی و طرد مابعدالطبیعه

29. the mystical
31. Vienna circle
33. Moritz Schlick
34. Rudolf Carnap

30. logical positivism
32. verifiability principle

رهبر پوزیتیویستهای حلقه وین (۱۸۸۲-۱۹۳۶)

برجسته‌ترین نماینده مکتب پوزیتیویسم در فلسفه

علم و منطق (۱۸۹۱-۱۹۷۰)

35. Herbert Feigl (۱۹۰۲-۱۹۸۸)

۳۶. کورت گودل (Kurt Godel) ریاضیدان و منطق‌دان اتریشی تبار امریکایی (۱۹۰۶-۱۹۷۸)

۳۷. هانس هان (Hans Hahn) ریاضیدان وینی

۳۸. کارل منگر (Karl Menger) اقتصاددان اتریشی (۱۸۴۰-۱۹۲۱)

۳۹. اوتو نوریات (Otto Neurath) اقتصاددان، جامعه‌شناس و فیلسوف اتریشی (۱۸۸۲-۱۹۴۵)

۴۰. فریدریش وایسمان (Friedrich Waismann) فیلسوف وینی (۱۸۹۶-۱۹۵۹)

41. Pseudo concepts

به عنوان امری بی‌معنا نامعتبر و گمراه‌کننده^{۴۲} بود (Vatsyayan, 1984: 203).

جنبش پوزیتیویسم منطقی در اروپا در سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴ به اوج خود رسید، اما با ظهور سوسیالیسم ملی در سال ۱۹۳۳ به حیات واقعی آن پایان داده شد. با این حال، پس از آن بسیاری از مهمترین نمایندگان آن به امریکا مهاجرت کردند. پوزیتیویسم منطقی در امریکا توجه فلاسفه عمل‌گرا، تجربه‌گرا و منطق‌گرای امریکایی، همچون چارلز موریس^{۴۳}، ارنست نیگل^{۴۴} و کواین^{۴۵} را به خود جلب کرد. رشد فلسفه علم در امریکا تا حدی زیاد حاصل تلاشهای کارناپ، رایشنباخ^{۴۶} و همپل^{۴۷} بود. با این همه، روی کار آمدن رژیم نازی مهاجرت گسترده پوزیتیویستهای منطقی را به کشورهای انگلیسی زبان به دنبال داشت. بنابراین، با سرایت به حوزه انگلیسی زبان فلسفه تحلیلی، تأثیری شگرف، به ویژه در فلسفه علم و در کاربرد عمومیتز فنون منطقی و ریاضی در مسائل فلسفی داشت. در واقع تبیین کارناپ از مفاهیم با خلق زبانهای صوری حوزه انگلیسی زبان فلسفه تحلیلی را به فراسوی مرزهای فلسفه علم درنوردید. پیشرفتهای حاصله در معناشناسی صوری و فلسفه زبان، تاحد زیادی متکی به پژوهشهای اولیه کارناپ بود. این تأثیر در حدود سال ۱۹۶۰ به دنبال شکل‌گیری طبیعت‌گرایی عمل‌گرایانه توسط کواین و پیدایش رویکرد تاریخی و جامعه‌شناختی به فلسفه علم که عامل آن عمدتاً توماس کوهن^{۴۸} بود، سیر نزولی در پیش گرفت. هردو جریان اخیر در واکنشی روشن به فلسفه پوزیتیویسم منطقی به وجود آمد (Friedman, 1998:789-790).

در ۱۹۶۹ گزارشی از این نهضت چنین آمده است: این گروه حرکتی انقلابی در فلسفه بود، زیرا گزاره‌های متافیزیکی، الهیاتی و اخلاقی را بدنام ساخت و آنها را فاقد معنای شناختاری اعلام نمود و به دفاع از تفکری فلسفی پرداخت که برای روشهای علوم فیزیکی و منطق ریاضی ارزش قائل شود... امروزه دیگر پوزیتیویسم منطقی به عنوان نهضتی مشخص وجود ندارد، اما تأثیرات آن هنوز، به نحو مستقیم و غیرمستقیم، شناخته شده یا ناشناخته، احساس می‌شود (Stiver, 1996:42).

نکته اصلی این حرکت و مهمترین آموزه آن، اصل تحقیق‌پذیری است که به موجب آن معنای هر گزاره در روش تحقیق تجربی آن قرار دارد. این نتیجه قهری دیدگاهی است که زبان شناختاری را بیانگر وضع امور تجربی می‌داند. پوزیتیویسم منطقی مسئله معناداری گزاره‌ها را مقدم بر مسئله صدق می‌داند و چنین وانمود می‌کند که میان صدق و کذب، عدم و ملکه است نه نسبت سلب و ایجاب؛ زیرا تنها گزاره‌های معنادار معروض صدق یا کذب قرار می‌گیرند و در باب گزاره‌های بی‌معنا نمی‌توان سخنی از صدق و کذب به میان آورد. از این‌رو، حلقه وین اصل تحقیق‌پذیری را به عنوان ملاکی کامل برای معناداری گزاره‌ها بیان کرد. زیرا آن یگانه وسیله برای معناداری گزاره‌ها بود.

مسئله‌ای که مقدم بر هر چیز پوزیتیویستها را به خود مشغول داشت صورت‌بندی یک نظریه معنا برای گزاره‌ها بود و، همچنان‌که دیدیم، این مسئله یکی از مسائل مورد علاقه ویتگنشتاین در تراکتاتوس بود. اما پوزیتیویسم ————— ته ————— نظریه معناینا را ————— گونه‌های

42. Meaningless, invalid and misleading

43. Charles Morris

۴۴. ارنست نیگل (Ernest Nagle) فیلسوف علم چکسلواکی تبار امریکایی

۴۵. کواین (Willard van Orman Quine) منطق‌دان امریکایی

۴۶. رایشنباخ (Hans Reichenbach). فیلسوف علم (۱۸۹۱-۱۹۵۹)

۴۷. همپل (Carl Hempel) فیلسوف آلمانی تبار امریکایی

۴۸. توماس کوهن (Thomas Kuhn) فیلسوف علم برجسته امریکایی (۱۹۲۲-۱۹۶۶)

مطرح کردند تا مبنایی برای معرفت تجربی به دست دهند. آنان ملاک تحقیق‌پذیری معنا را از تراکتاتوس اقتباس کردند. ویتگنشتاین مدعی بود که همه گزاره‌های مرکب تابع ارزش گزاره‌های بسیط (پایه) هستند. از این‌رو، گزاره‌های توصیفی بیانگر این هستند که برخی از امور واقع وجود دارند و برخی دیگر وجود ندارند. پوزیتیویستها امور واقع ویتگنشتاین را امور واقع مشاهده‌پذیر دانستند به گونه‌ای که معرفت در باب وجود داشتن یا وجود نداشتن امور واقع از طریق معانی تجربی حاصل آید. بر اساس دیدگاه ویتگنشتاین آنچه یک گزاره توصیفی بیان می‌کند صرفاً این است که برخی از امور وجود دارند و برخی دیگر موجود نیستند؛ اما پوزیتیویستها گزاره‌ای را معنادار دانستند که حاوی امور واقع مشاهده‌پذیر باشد. آنان گزاره‌های بسیط ویتگنشتاین را معادل گزاره‌های مشاهده‌ای ساده، یا گزاره‌ها یا جملات پروتکل^{۴۹} دانستند تا مفسر مشاهدات حسی بالفعل یا بالقوه باشند. هر چند ویتگنشتاین متقدم به گونه‌ای سخن می‌گوید که چیزی بسیار شبیه معیار تحقیق‌پذیری را بیان می‌کند، چنین دیدگاهی را در تراکتاتوس نداشت (Pitcher, 1985:166-168).

حلقه وین نظریه تصویری گزاره‌ها را که اندیشه کانونی تراکتاتوس است نپذیرفت. اما همه گزاره‌های اصیل

را قابل تحویل به گزاره‌هایی دانست که گزارشگر ادراک مستقیم یا داده‌های بلافصل تجربی هستند. این آموزه در تراکتاتوس یافت نمی‌شود. بنابراین تفسیر حلقه وین از گزاره بسیط یعنی معادل دانستن آن با گزاره مشاهده‌ای ساده واقعاً با تراکتاتوس وفق نمی‌دهد. ویتگنشتاین می‌گوید: آشکار است که ماحصل منطقی دو گزاره بسیط، نه می‌تواند همانگویی باشد و نه تناقض اظهار اینکه نقطه‌ای در میدان بینائی، در زمان واحد دو رنگ مختلف دارد، تناقض است (1969:63751). بر اساس این فقره از سخن ویتگنشتاین، انسکوم بر آن شد که معادل دانستن گزاره‌های بسیط ویتگنشتاین با گزاره‌های مشاهده‌ای ساده از سوی حلقه وین نادرست است. او در استدلالی متقاعدکننده چنین اظهار می‌کند: اگر گزاره‌های بسیط همان گزاره‌های مشاهده‌ای ساده به شمار آیند سخن ویتگنشتاین مبنی بر اینکه ماحصل منطقی دو گزاره بسیط نه همانگویی است و نه تناقض، معنای محصلی نخواهد داشت زیرا برای هر قضیه‌ای

49. protocol sentences

نویرات، اقتصاددان، جامعه‌شناس و فیلسوف تربیتی با بیان اصطلاح جملات پروتکل برای گزاره‌های مشاهده‌ای بر آن بود که گزاره‌های مشاهده‌ای نباید دربارہ داده‌های حسی یا تأثرات و ارتسامات (impressions) حسی در نظر گرفته شود بلکه باید راجع به اشیاء فیزیکی باشد؛ این دید را فیزیک‌گرایی (physicalism) خوانده‌اند. نویرات فیزیک‌گرایی را به عنوان روایت پیشرفته‌ای از گزاره‌های پایه می‌شمرد که در اصطلاح پوزیتیویستهای منطقی بیشتر به نام جملات پروتکل معروف بود. در نویرات جملات پروتکل بیانگر امور واقع مشاهده‌پذیر به نحو عمومی قلمداد شد که اصلاح‌پذیر (corrigible) هستند. از این رو جملات پروتکل او مبنای مستحکمی تلقی نمی‌شود تا بتوان علم را بر روی آنها بنا کرد. مشغله فکری اساسی نویرات در این خصوص بیان یک قالب زبانی فیزیکالیستی بود به نحوی که همه گزاره‌های تجربی توصیف‌گر اشیاء و خواص زمانی - مکانی باشند. او که معتقد به وحدت علوم بود می‌گوید: در علم واحد (unified science) سعی ما بر آن است که نظامی بی‌تناقض از جملات پروتکل و غیرپروتکل (از جمله قوانین) بسازیم. وقتی که جمله جدیدی به ما عرضه می‌شود آن را با نظامی که در اختیار داریم مقایسه می‌کنیم و مشخص می‌سازیم که آیا با آن نظام متعارض است یا نه؟ اگر جمله متعارض با نظام باشد آن را بی‌فایده دانسته کنار می‌گذاریم سرنوشت کنار نهاده شدن ممکن است گریبانگیر جملات پروتکل هم بشود، جامعه علمی ممکن است یک جمله پروتکل را بپذیرد و بعداً آن را رد کند. برخلاف چیزی که کارناپ متقدم در مورد جملات پروتکل می‌اندیشید او که در دهه ۱۹۲۰ تحت تأثیر ماخ و راسل از روانشناسی‌گرایی (psychologism) و پدیدارگرایی (phenomenalism) دفاع می‌کرد، با دید روانشناسی‌گرایانه بر آن بود که جمله پروتکل بیانگر تجربه بی‌واسطه ناظر است. بنابراین تجربه بی‌واسطه ناظر آن را کاملاً اثبات می‌کند؛ در نتیجه جملات پروتکل مبنای مستحکم و اصلاح‌ناپذیری هستند که می‌توان علم را بر آنها بنا کرد. حلقه وین و نیز کارناپ در اوایل دهه ۱۹۳۰ تحت تأثیر نویرات متقاعد شدند که از روانشناسی‌گرایی به فیزیک‌گرایی تغییر عقیده دهند. کارناپ بر اساس تمایز میان زبان پروتکل و زبان سیستم تز فیزیک‌گرایی را چنین صورت‌بندی می‌کند: برای هر جمله در زبان سیستم جمله‌ای متناظر با آن در زبان فیزیکی وجود دارد به طوری که هر دو جمله قابل ترجمه به هم هستند بنابراین انواع زبانهای پروتکلی زیرمجموعه زبان فیزیکی می‌شوند. زبان فیزیکی جهان شمول (universal) و بین‌الذاهانی (intersubjective) است. کارناپ متأخر تأکید کرد که به طور کلی پرسش از معنادار بودن تجربی تنها با در نظر گرفتن یک گروه از عبارات است که معنی پیدا می‌کند این موضع با موضع اولیه حلقه وین مبنی بر اینکه معنی تجربی عبارات مجزاً (isolated) می‌تواند به وسیله کاربرد معیار تحقیق‌پذیری تعیین شود، در تقابل صریح قرار دارد.

که معقول است «گزاره مشاهده‌ای ساده» خوانده شود می‌توان قضیه دیگری یافت که با آن ناسازگار و متناقض باشد و به لحاظ منطقی مشابه آن قضیه اول، یک گزاره مشاهده‌ای ساده باشد، حال آنکه ویتگنشتاین ماحصل منطقی دو گزاره بسیط را ناسازگار و متناقض نمی‌دانست بنابراین قضایای بسیط هر چه باشند گزاره‌های مشاهده‌ای ساده نیستند (Anscomb, 1959.p.27).

ویتگنشتاین، هر چند با رویکرد حلقه وین مخالف بود، ارتباط غیررسمی و غیرمستقیم خود را با این گروه از طریق برخی از اعضای آن، به ویژه شلیک و وایسمان، ادامه داد. در این ارتباطها میان این اعضا و ویتگنشتاین گفتگوهای صورت گرفته است. یادداشتهای وایسمان نشان می‌دهد که، در واقع، ویتگنشتاین برای مدتی اصل تحقیق‌پذیری معنا را پذیرفته بود. که به موجب آن، معنای یک جمله با روش تحقیق آن اثبات می‌شود. بی‌تردید در تراکتاتوس چیزی بسیار شبیه اصل تحقیق پوزیتیویستهای منطقی می‌بینیم. اندیشه اصلی ویتگنشتاین این بود که معنای یک گزاره همان یک یا چند امر واقع اتمی‌ای است که گزاره تصویر می‌کند. اما باید گفت لازمه ضروری تحلیل منطقی ویتگنشتاین، برخلاف پوزیتیویستهای منطقی، تجربه‌گرایی نیست. از سوی دیگر ویتگنشتاین در دوره دوم حیات فلسفی‌اش از نظریه تصویری معنا به نظریه کاربردی معنا تغییر عقیده داد و انواع بسیاری از گزاره‌ها را معرفی کرد؛ که گزاره‌های توصیفی فقط یک نوع از آنها را تشکیل می‌دهد (Sluga, 1996:14-15).

همچنان که گفتیم، مهمترین آموزه پوزیتیویسم منطقی اصل تحقیق‌پذیری است که از زبان آیر^{۵۰} چنین تصویر می‌شود:

معیار ما برای تعیین اصالت گزاره‌هایی که ظاهراً راجع به امر واقع هستند، معیار تحقیق‌پذیری است. به اعتقاد ما یک جمله تنها در صورتی برای یک شخص خاص معنای واقعی دارد که آن شخص بداند قضیه ادعا شده در آن جمله را چگونه مورد تحقیق قرار دهد؛ یعنی بداند چه مشاهداتی و تحت چه شرایطی باعث می‌شوند که ما آن قضیه را به عنوان یک قضیه صادق بپذیریم یا به عنوان یک قضیه کاذب کنار بگذاریم. (Ayer, 1952:35)

مطابق این دیدگاه، گزاره «ابعاد کل عالم طبیعت از لحاظ حجم و اندازه دوبرابر شده است» بی‌معناست؛ زیرا راهی برای فهم تجربی آن وجود ندارد و صدق و کذب آن تفاوتی در جهان ایجاد نمی‌کند. وقتی می‌گوییم کل واقعیت مادی است یا کل واقعیت ذهنی است نمی‌توان از کل واقعیت ادراک حسی داشت. در نتیجه تحقیق‌ناپذیر و مآلاً فاقد معنای معرفت‌بخش هستند (Vatsyayan, 1984:217).

آیر نیز متافیزیک و زبان دینی را فاقد معنای معرفت‌بخش اعلام کرد. داوری او بر این اساس بود که زبان معرفت‌بخش از یک سو، به همان‌گوییهای قضایای تحلیلی و از سوی دیگر، به گزاره‌های تجربی (که می‌توانند اصل تحقیق‌پذیری را تحمل کنند) تحویل می‌شود. لذا، او هم مانند ویتگنشتاین اطمینان داشت که به کلید حل معماهای دیرینه فلسفه دست یافته است و برای مسائلی که علت اصلی اختلاف و مناقشه در میان فیلسوفان گذشته بوده است، پاسخی قطعی به دست داده است (Stiver, 1996:44-45).

آیر در باب اخلاق و، به طور کلی، در باب ارزشها قائل به دیدگاه عاطفه‌گروی^{۵۱} است. این دیدگاه واکنشی در مقابل شهودگروی^{۵۲} بود. از دیدگاه آیر گزاره‌های اخلاقی برپایه هیچ واقعیاتی نیست. این گزاره‌ها حاکی از احساسات و عواطف شخصی هستند و تنها کارکرد آنها تشویق دیگران به داشتن گرایشی شبیه ما نسبت به یک امر است. مطابق این نظریه اخلاق بیانگر ماهیت اشیاء نیست بلکه بیانگر ماهیت واکنشهای عاطفی ما، یعنی خوشایندها و بدآیندهای ماست.

50. Alfred Jules Ayer (۱۹۱۰-۱۹۸۹) فیلسوف معاصر انگلیسی

51. emotivism 52. intuitionism

گزاره‌های اخلاقی احساسات گوینده را بیان می‌کنند؛ فی‌المثل وقتی می‌گوییم دزدیدن پول بد است این صرفاً راه دیگری برای گفتن این جمله تعجبی است «دزدیدن پول!!» با ابراز احساسی قوی و خاص. از آنجا که هیچ گزاره ناظر به واقع مطرح نشده، شما می‌توانید با احساسات اخلاقی من موافق نباشید اما نمی‌توانید سخن مرا نقض کنید (Stiver, 1996:45)

پوزیتیویستهای منطقی، به ویژه در سالهای اولیه، مانند آیر تمایل به تحقیق‌پذیری شدید^{۵۳} (قطعی) داشتند. عده‌ای از آنان، از جمله شلیک و وایسمان، امکان اثبات قطعی را به عنوان ملاک معناداری معرفی کردند. از آنجا که اثبات قطعی بسیاری از گزاره‌ها در علوم ممکن نمی‌باشد و اساساً اثبات قوانین کلی به وسیله تجربه امکان ندارد، این ملاک نتوانست حد فاصل مقبولی میان گزاره‌های معنادار و بی‌معنا محسوب گردد. آیر، برای احتراز از این مشکلات، با تمایز نهادن میان تحقیق‌پذیری شدید و تحقیق‌پذیری ضعیف^{۵۴} (خفیف یا احتمالی)، تحقیق‌پذیری خفیف را معیار مناسب برای تجربی بودن گزاره‌ها دانست که به موجب آن گزاره‌ای که مستقیماً یا بالفعل اثبات‌پذیر نیست ولی امکان اثبات آن در آینده ممکن باشد، آن گزاره تحقیق‌پذیر و در نتیجه علمی و معنادار است (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۲۷-۲۸)

(۳۱).

کارناپ نیز مانند ویتگنشتاین به دنبال شکل منطقی زبان بود. او در مورد فقراتی از کتاب هایدگر (مابعدالطبیعه چیست؟)، مانند: ما چگونه عدم را می‌یابیم؟ و ماعدم را می‌شناسیم، اضطراب عدم را می‌نماید و عدم خود می‌عدم^{۵۵}، معتقد است که میان صورت دستوری و شکل منطقی خلط شده است. کارناپ می‌کوشد تا قضایای هایدگر را به زبان منطقی دقیقی ترجمه کند و نتیجه می‌گیرد که جملاتی نظیر عدم خود می‌عدم را به راحتی نمی‌شود در چنین زبانی بیان کرد (گیلیس، ۱۳۸۱: ۲۰۵). کارناپ مابعدالطبیعه را به این دلیل مورد انکار قرار می‌دهد که تحلیل زبانی گزاره‌های مابعدالطبیعی نشان می‌دهد که آنها خالی از هر معنای حسی‌اند و بیشتر شبیه استعارات ادبی‌اند تا نمادهای چیزی در جهان طبیعی. به نظر کارناپ فلسفه مابعدالطبیعه می‌بایست نه احیا که الغا شود. فلسفه‌ورزی چیزی جز روشن‌سازی معنای مفاهیم از طریق تحلیل منطقی زبان نیست و کار فیلسوف تنها توصیف انواع گزاره‌هاست. او معتقد بود: ما پاسخی به پرسشهای فلسفی نمی‌دهیم و به جای آن همه پرسشهای فلسفی را وا می‌زنیم؛^{۵۶} اعم از اینکه این پرسشها مربوط به فیزیک، اخلاق یا معرفت‌شناسی باشد (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۹). کارناپ نتیجه می‌گیرد که متافیزیسینها موسیقی‌دانانی هستند که قدرت و استعداد نوازندگی و موسیقایی ندارند. پوزیتیویستها از جمله کارناپ، مدعی بودند که زبان علمی تنها زبان معرفت‌بخش معنادار است. آنان با حذف متافیزیک، فلسفه را به عنوان یک فرانظریه^{۵۷} درباره علم می‌پنداشتند و تصور می‌کردند برای اجتناب از تناقض‌نماهای ویتگنشتاین^{۵۸} در سخن گفتن، در آنچه فقط نشان‌دانی است، می‌توانیم از طریق بکارگیری زبان و نحوه ارتباط آن با جهان به عنوان نوعی فرانظریه بحث کنیم. در این رهیافت فلسفه اساساً به فلسفه علم تحویل می‌شود و اصل تحقیق‌پذیری ملاکی برای گزاره‌های معرفت‌بخش

53. strong verifiability 54. weak verifiability

55. the nothing itself nothings

۵۶. فیلسوفی که دیدگاه‌هایش بیشترین تأثیر را بر فیلسوفان حلقه وین در رد کردن متافیزیک و صورت‌بندی فلسفه‌ای بدون متافیزیک داشت ویتگنشتاین بود. کسانی مانند کارناپ تحت تأثیر رساله منطقی - فلسفی ویتگنشتاین که راه را برای فلسفه ضدنظری هموار می‌کرد و مسائل فلسفه سنتی را صرفاً افسونگری‌های لفظی (Verbal Tricks) می‌دانست بر آن شدند که بسیاری از مباحث فلسفی، به ویژه متافیزیک شبه مسئله است و غالب قضایای متافیزیک یک شبه قضیه می‌باشند. زیرا در آنها یا کلمه‌ای هست که به غلط به آن معنی تجربی نسبت داده شده یا عناصر تشکیل دهنده جمله، هر چند جدا جدا دارای معنی باشند، واجد مغالطه پنهان نحوی‌اند؛ از این رو پرسشهای فلسفی درخور توجه و اعتنا نیستند.

57. metatheory 58. wittgenstein's paradoxes

معنادار^{۵۹} تلقی می‌گردد. (Stiver, 1996:44).

از نظر پوزیتیویستها، امور فراتر از عالم تجربه فاقد معنای معرفت‌بخش هستند. از این رو، گزاره‌های اخلاقی که حاوی ارزشهای اخلاقی‌اند، بی‌معنا هستند و تنها دلالت عاطفی - خطاب^{۶۰} دارند. گزاره اخلاقی‌ای مانند دروغ‌گویی بد است در واقع بیانگر احساسات فردی است، یا اینکه نوعی بیان خطابی است که برای بازداشتن دیگران از کاری (یا واداشتن آنها به کاری) صورت می‌گیرد. یادآور می‌شود کانت نیز در کتاب اخلاق خود با اساس قرار دادن جمله امری در اخلاق در برابر جملات تحلیلی و ترکیبی و تحلیلی ترکیبی روش تحقیق در اخلاق را نشان داده است.

به نظر کارناپ گزاره مذکور حاصل از این تجربه انسان است که زندگی در جامعه‌ای که دروغ در آن جایز باشد ناممکن است؛ زیرا در آن صورت اعتماد به هرکس ناممکن خواهد شد (VATSYAYAN, 1984:215).

موارد وفاق و اختلاف تراکتاتوس و حلقه وین
 بین دیدگاههای حلقه وین و مواضع تراکتاتوس در پاره‌ای از موارد نکات قابل اتفاق وجود دارد: اینکه گزاره‌های اصیل و واقعی تابع ارزش گزاره‌های بسیط است؛ اینکه حقایق منطقی توتولوژی و همانگویانه‌اند و چیزی درباره عالم خارج نمی‌گویند؛ اینکه هیچ گزاره تجربی صدق ضروری ندارد و اینکه فلسفه مجموعه‌ای از آموزه‌ها نیست، بلکه هدف آن روشن ساختن اندیشه‌هاست. به علاوه، هم تراکتاتوس و هم حلقه وین منکر گزاره‌های مابعدالطبیعی بودند. انکار ویتگنشتاین بدین جهت بود که این گزاره‌ها فراتر از زبان هستند؛ لذا نمی‌توان آنها را در قالب زبان بیان کرد. اینها نشان دادنی‌اند و متعلق به حوزه سری یا رازورزانه‌اند، ولی گفتنی نیستند. این جمله معروف تراکتاتوس است: هر آنچه درباره‌اش نتوان سخن گفت، باید درباره‌اش خاموش ماند. اعضای حلقه وین تصورشان از امور ناگفتنی (مباحث مابعدالطبیعه، اخلاق، مباحث مربوط به خداوند، دین، زیبایی‌شناسی و مسئله حیات) این بود که ویتگنشتاین علت سکوت درباره آنها را به این جهت بیان می‌کند که اینها در حد خرافات و اوهام هستند و بی‌معناند و وجودی ندارند. اما به نظر می‌رسد که دیدگاه ویتگنشتاین نفی مابعدالطبیعه، دین و... نبوده است. انکار مابعدالطبیعه از سوی نئوپوزیتیویستهای حلقه وین از طریق معرفی اصل تحقیق‌پذیری صورت گرفت، که به موجب آن دلالت گزاره‌های مابعدالطبیعی را در دلالت عاطفی - خطابی محدود ساختند و بیان کردند که ورای گزاره‌های مابعدالطبیعی، به جز احساسات فردی، هیچ چیز دیگری وجود ندارد. این نگرش با نگرش ویتگنشتاین متفاوت است، زیرا ویتگنشتاین برآن بود که مابعدالطبیعه در قالب زبان نمی‌گنجد، اما اگر بتوان آن را در قالب زبان بیان کرد، واقعی‌اند نه صرفاً بیان احساسات درونی افراد و سلیق شخصی آنان (Malcolm, 1967:333-334).

شواهدی است که نشان می‌دهد برداشت اعضای حلقه وین از امور ناگفتنی ویتگنشتاین نادرست می‌باشد. او همانقدر که به منطق می‌اندیشید، به گناهان خود فکر می‌کرد. او گرایشات قوی دینی داشت، هرچند که به هیچ دین رسمی متعلق نبود. او در تراکتاتوس بیان می‌کند که چیزهایی هستند که به زبان نمی‌آیند، با این وجود می‌توان راجع به آنها فکر کرد. اما برای گام نهادن در امور ناگفتنی باید ارتباط فرا زبانی، یعنی ارتباط وجودی با آنها برقرار کرد. از اینجاست که در تراکتاتوس نظریه‌ای عرفانی رخ می‌نماید: در حقیقت چیزهایی هستند که نمی‌شود در قالب کلمات گنجانند. آنها خود را آشکار می‌سازند (نشان می‌دهند)، آنها همان امر عرفانی یا رازورزانه‌اند (1969:6/522).

59. meaningful cognitive statements

60. emotive - evocative

هرچند نمی‌توان معنی حیات را در قالب کلمات به دیگران انتقال داد، ولی می‌توان به معنی حیات در تجربه‌ای عرفانی پی برد. همچنین بیان ویتگنشتاین در تراکتاتوس مبنی بر اینکه غالب گزاره‌های دینی بی‌معنا هستند، حمله به دین و در نتیجه نفی آن نیست؛ بلکه ویتگنشتاین معتقد است که تنها راه درک آموزه‌های دینی، تجربه عرفانی است، و نمی‌توان دین خاصی را مبتنی بر نظام مابعدالطبیعی خاصی درک کرد؛ زیرا با پیشرفت علم ممکن است آن نظام مابعدالطبیعی، و در نتیجه آن دین خاص، بی‌اعتبار شود (گیلیس، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۰۸). این بخش را با گزارشی از کارناپ درباره یکی از بحثهای ویتگنشتاین با شلیک به پایان می‌بریم تا شاهدی دیگر بر گرایشات دینی ویتگنشتاین باشد. کارناپ می‌نویسد:

یک بار که ویتگنشتاین راجع به دین صحبت می‌کرد، اختلاف موضع او و شلیک به طور چشمگیری آشکار شد.

البته هر دو موافق این بودند که آموزه‌های دینی در اشکال متنوعشان هیچ محتوایی نظری ندارند. اما ویتگنشتاین این نظر شلیک را رد می‌کرد که دین به دوره کودکی بشریت تعلق دارد و در مسیر تکامل فرهنگی کم کم محو خواهد شد... (گیلیس، ۱۳۸۱: ۲۰۸).

منابع

- آشبی، آر. وی (۱۳۷۲)، *اصل تحقیق‌پذیری در علم‌شناسی فلسفی*، ترجمه عبدالکریم سروش، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران؛ پایا، علی، (۱۳۷۷)، «فلسفه تحلیلی چیست؟». *نامه مفید*، سال چهارم، شماره ۱۵، پاییز؛
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۱)، *پوزیتیویسم منطقی*، چاپ اول، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران؛
- فرگه، گوتلوب، (۱۳۷۴)، «اندیشه»، ترجمه محمود یوسف ثانی، *ارغنون*، سال دوم، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان؛
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۶)، *تاریخ فلسفه (از بنیاد تا راسخ)*، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران؛
- گیلیس، دانالد (۱۳۸۱)، *فلسفه علم در قرن بیستم*، ترجمه حسن میان‌داری، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران؛
- موحد، ضیاء، (۱۳۷۴)، «گوتلوب، فرگه و تحلیل منطقی زبان»، *ارغنون*، سال دوم، شماره ۷ و ۸، پاییز و زمستان؛
- هنفلینگ، ا.، (۱۳۷۹)، «نظریه‌های مربوط به معنا از ارجاع تا استعمال»، ترجمه همایون همتی، فصلنامه ذهن، سال اول، شماره ۲، تابستان؛
- Ayer, A. J.** (1952), *Language, Truth and Logic*, New York, Dover Books;
- Friedman, Michael** (1998), "Logical positivism", in *routledge Encyclopedia of philosophy*, vol. 5, ed. Edward Craig, London and New York, routledge;
- Lycan, William G.** (2000), *philosophy of languaga: A contemporary introduction*, London and New York: routledge;
- Malcolm, Norman** (1967), "Wittgenstein", "Ludwig Josef Johann", *Encyclopedia of philosophy*, Vol.7-8, ed. Paul Edwards, New York, Macmillan publishing co;
- _____ (1997), *Wittgenstein: A religious point of view*, London, routledge;
- Pitcher, George** (1985), *The philosophy of Wittgenstein*, new delhi: prentice – Hall of India private Limited;
- Sluga, Hans**, (1996), «Ludwig wittgenstein: Life and work, An introduction», *cambridge companion to wittgenstein*, ed. Hans Sluga and David G. Stern, Cambridge u.press;
- Stiver, Dan. R** (1996), *The Philosophy of Religious Language: sign, symbol, and story*, Oxford, Blackwell;
- Vatsyayan, Dr.** (1984), *contemporary philosophy*, New Dehli, kedar Nath Ram Nath;
- Wittgenstein, Ludwig** (1969), *tractatus Logico-Philosophicus*, trans. D. f. Pears and B.f.Mc Guinness, London, Routledge & Kegan paul. ■